

به بهانه بررسی سروده ای از
کریستوفر اسمارت، شاعر قرن هجدهم

زیرا هفتم اینکه خود را می رهاند از شر کک ها، مبادا
سلامتش را تهدید کنند.
زیرا هشتم اینکه خود را به ستونی می مالد.
زیرا نهم اینکه از نعمت و وظایف خود آگاه است.
زیرا دهم اینکه به جستجوی روزی خود می رود.
زیرا برای حفظ حرمت خود و خدای، حرمت
همسایه اش را نیز نگه می دارد.
زیرا اگر ماده گربه ای را در راه ملاقات کند با مهربانی
او را می بوسد و می بوید.
زیرا وقتی بر شکار خویش چیره می شود با او بازی
می کند تا فرصتی به او داده باشد.
زیرا، با دست دست کردن های او، موش هفت مرتبه
امکان رهیدن می یابد.
زیرا وقتی کار روزانه اش پایان می پذیرد، کار اصلی
او، بس جدی تر آغاز می شود.
زیرا پاسبان شبانه خداست در برابر دشمن.
زیرا روی در روی سپاهیان تاریکی می ایستد با سلاح
الکتریسته پوست و برق نگاهش.
زیرا بانیره های اهریمنی مرگ می ستیزد، بازنده دلی و
چالاکي سرشارش.
زیرا در نیایش سحر گاهی خود، خورشید را می ستاید و

زیرا من حرمت گربه ام «جفری» را نگاه می دارم.
زیرا او بنده و وظیفه شناس و شکر گزار باری تعالی است.
زیرا او با ظهور نخستین نشانه جلال الهی از سوی
مشرق، به آیین ویژه خویش نیایش می کند.
زیرا آیین او هفت بار حلقه زدن است بر گرد خویشتن،
در کمال ظرافت و مهارت.
زیرا سپس خیز بر می دارد شکار موش را که این نشانه
رحمت خداوند است به پاس نیایش او.
زیرا با دویدن از پی دم خود و لودگی کردن، سپاس قلبی
خود را آشکار می کند.
زیرا حرمت خود را نگاه می دارد تا همچون بنده ای
وظیفه شناس، در سایه سار لطف الهی قرار گیرد.
زیرا ستایشها و نیایشهای خویش را به ده شیوه به انجام
می رساند.
زیرا نخست با دقت در پنجه دستانش در می نگرد مبادا
پاکیزه نباشند.
زیرا دوم اینکه با وسواس می لیسد نشیمنگاهش را
تا پاک پاک شود.
زیرا سوم اینکه سر تا سر اندامش را کش و قوس می دهد
با گشودن کامل پنجه دستانش.
زیرا چهارم اینکه پنجه هایش را با فرو کردن در تنه

راهی دیگر، برای دیگر بار

خورشید نیز او را.
زیرا از قبیله ببرا است.
زیرا زیرکی و مووی گری مار را دارد اما از سر
خیر خواهی

درخت تیز می کند.
زیرا پنجم اینکه سر تا پیش را می شوید.
زیرا ششم اینکه بعد از شستشوی خویش سرشار
از رضایت لم می دهد.



● ادوارد هرش
● مترجم: فریده حسن زاده

شعر نیایشی دل باختن به جهان ...

شماره ۲۵

۶۵

زیرا شکر به جامی آورد با خرخر کردن، آنگاه که دستان
صاحبش او را می نوازند.
زیرا از خیر سراو، کودکان، تیمارداری می آموزند.
زیرا هر خانه ای بی او، بی معنا و هر نیایشی بی او،

آن را در خود سرکوب می کند،
زیرا اگر سیر باشد، آهنگ شکار نمی کند، و تا پاروی
دمش نگذارند
چنگ نمی اندازد.

زیرا موشهای هلاکت بار آن سرزمین را از پای درآورد و تار و مار کرد.

زیرا گوشهای حساس تر از آند که غافلگیر شوند.

زیرا هشیاری همیشگی جاننش را وامدار همین گوشهاست.

زیرا من با نوازش کردن او گشفت کرده ام جریان الکتریسته ساکن را.

زیرا من نور خدارا، به شکل جرعه و روشنائی، گرداگرد او دیده ام.

زیرا الکتریسته ساکن، ماده ای مینوی است که خداوند آن را از بهشت گسیل می دارد، حفظ جان انسان و حیوان را.

زیرا، گونه گونی حرکاتش، نشان رحمت خداوندی است.

زیرا هر چند ناتوان از پرواز است، اما در بالا رفتن، بسی استاد است.

زیرا جد و جهد حرکات او بر نطق زمین، از هر موجود چهارپای دیگری بیش است.

زیرا هنگام سقوط، می تواند روی پنجه دستانش فرود آید.

زیرا در جوشا جوش خطر می تواند شنا کند.

زیرا در خزیدن توانمند است.

*

این شعر از حدود سی سال پیش، مرا شیفته خود کرده است. وقتی برای نخستین بار در نوجوانی آن را خواندم، احساس کردم روایتی باستانی و درخشان از مزامیر داود را به چنگ آورده ام. شعر، فضایی باستانی و مذهبی را تداعی می کرد و در عین برخورداری از لحنی فاخر و سنگین، زبانی تازه و امروزی داشت. من مسحور تکرارهای آن و فهرستهای شادی افزایش بودم؛ آسان بی قرار، افراطی و افسون کننده. تب و تاب مذهبی عجیب و غریب شاعر را که به نظر خنده دار و بیش از حد شیفته و خطرناک می رسید، دوست می داشتم. خود را ضمن خواندن آن هشیارتر و عصیانگرتر می یافتم. چنین احساس می کردم که از لابلای صفحات کتاب مقدس، پیامبری ظاهر شده و همه توجه خود را معطوف گریه ای انگلیسی کرده است. هر کسی می توانست روح نشاط انگیز آن گریه را که بر سراسر شعر حاکم بود احساس کند. سرشار از آنچه من مایل بودم «قداست گریه گون» بنامم. من هر آنچه را که «اسمارت» درباره جفری می گفت و یا نام او می آغازید دوست می داشتم.

گفتنی است که آدمها با نام نهادن بر حیوانات خانگی، آنها را از قلمرو انسانی خود دور نگه می دارند. در واقع ما با نامگذاری حیوانات، شخصیت انسانی به آنها می بخشیم، اما از همین نامگذاری برای مشخص شدن مرز بین خود و آنها استفاده می کنیم. یعنی شیوه ای دیگر گون برای مجزا کردن عوالم طبیعی و اجتماعی، حفظ سلسله مراتب لازم و در نتیجه تعیین مرز میان

بهدوح است.

زیرا خداوند به موسی فرمان داد به هنگام بازگشت فرزندان اسرائیل از مصر گریه هارا از یاد نبرد.

زیرا هر خانواده ای دست کم یک گریه با خود همراه برد.

زیرا در میان چارپایان، او از همه استادانه تر پنجه دستانش را به کار می برد.

زیرا چالاکي او در دفاع از خویش، نشانه ای از لطف و عنایت ویژه پروردگار است.

زیرا چابک ترین موجود نژاد خود است.

زیرا در باورهای خویش پابرجای و تزلزل ناپذیر است.

زیرا آمیزه ای است از متانت و شیطنت.

زیرا نیک آگاه است که نجات بخش او پروردگار است.

زیرا چیزی شیرین تر از آرامش او گاه استراحت نیست.

زیرا او بنده مسکین خداست، پس به راستی از سر احسان است که همواره او را «جفری بیچاره! حیوان زبان بسته» می خوانیم.

زیرا سوگند می خورم به هبسی مسیح که جفری برتر است.

زیرا روح خداوندگار در جان او حلول می کند تا به هیأت گریه ای کامل محفوظ بماند.

زیرا زبان او پس مطهر است چندان که در چرخش شیوای خود هر چیزی را تطهیر می کند.

زیرا رام است و می تواند نکات بسیاری بیاموزد.

زیرا می تواند متین و اندیشمند در گرداگرد خود بنگردد، به نشانه تفاهم و سازگاری.

زیرا می تواند با بردن و باز آوردن اشیاء، سخنگوشی و پرکاری خود را ثابت کند.

زیرا می تواند با پرش از موانع، همت و جدیت خود را به نمایش بگذارد.

زیرا می تواند با شنیدن نامش، سرسپرده و مطیع، به سمت صدا برود.

زیرا می تواند خویش را از بلندی به آغوش صاحبش درافکند.

زیرا می تواند تشنگ بطری را از حرکت بازدارد و دیگر بار آن را بفلتاند.

زیرا منفور ریاکاران و پول پرستان است.

زیرا گروه اول، بیمناک رسوا شدند.

زیرا گروه دوم، ناتوان از کرامت و بخشش اند.

زیرا برای امرار معاش به هر دری می زند.

زیرا می توان بدو اعتماد کرد، اگر نیازی به یاری او باشد.

زیرا به خاطر خدمات ممتاز و یگانه اش در مصر خوش درخشید.

گرچه ها و پادشاهان. اما «اسمارت» به گربه اش، نامی انسانی بخشید، همچون دوستی واقعی، دقیقاً به این دلیل که او را با خود برابر می دانست. و نه موجودی پایین تر و یا حیوانی دست آموز. و همان حرمتی را برای او قائل بود که برای شاهان روشی برای خوار داشت قدرتهای دنیایی. از نظر «اسمارت» همه چیز از اهمیت و ارزش یکسانی برخوردار است، زیرا روح خدا در همه چیز دمیده شده است. همه چیز لبریز و سرشار از نیروی حیاتی عمیقی است. ویژگی جهان درخشان ما، جان نایب آن است.

اشکار است که «اسمارت» موشکافانه و با وسواس بسیار، جفری را روزانه زیر نظر داشته است. مسرت او از حرکات عجیب و غریب جفری کاملاً محسوس است. (او جفری را همواره معصوم تصور می کند) و در کوچکترین حرکات و سکناتش تأمل می کند. اما در عین حال بیگانه با هر نوع سطحی نگری، بسی فراتر از قلمرو تجریمی، تک تک کارهای جفری را نمادی از جاودانگی تصور می کند. شعر، آغازی نکان دهنده دارد:

زیرا من حرمت گربه ام «جفری» را نگاه می دارم.

زیرا او بنده و وظیفه شناس و شکر گزار باری تعالی است. زیرا او با ظهور نخستین نشانه جلال الهی از سوی مشرق، به آیین ویژه خویش نیایش می کند.

در اینجا، سنگین ترین بار معنایی، بر دوش این کلمات است: «به آیین ویژه خویش»، زیرا اسمارت بر آن استوار است. حرکات طبیعی جفری را نوعی نیایش و همگونی مذهبی تفسیر کند. او بر آن است تا آنچه را که از نظر جفری انجام دادن روزانه کارهایی به روال معمول است فهرست وار بر شمرد و بالحنی طنزآلود شرح و بسط دهد. عرفان طنزآلود این شیوه همواره خوشایند من بوده است. اسمارت، حلقه زدن جفری را بر گرد خویش، با ذکر دقیق عدد هفت، نوعی مراسم عرفانی جلوه می دهد، همچون مراسم بدوی معروف به (Stone heng) که نام معبدی باستانی در عصر وایکینگ هاست.

او جست و خیز جفری را نشانه رحمت الهی می داند و سپس ادعا می کند که جفری با غلتیدن در خاک و بازی کردن با «میش» قدرشناسی خود را از خدای خودش، لوده وار به نمایش می گذارد.

ده مرحله ای که با دقت تعیین و تبیین شده و گربه آن را روزانه انجام می دهد، حالت شعایر مذهبی را به خود می گیرد. چنین برداشت می شود که جفری، تنها با انجام دادن آنچه گربه ها انجام می دهند، یعنی صرفاً با «خود بودن»، خدا را نیایش می کند. او به فرمانهای خداوند عیناً عمل می کند؛ سپس زیستن و بهره بردن از همه نعمتها و موهبتهای دنیوی را می آغازد. با بوسیدن گربه های همسایه و سربه سر موشها گذاشتن. و به این ترتیب به قهرمانی تمثیلی تبدیل می شود که با «الکتربسته پوست و برقی نگاهش» به جنگ تاریکی می رود و با پرسه زدن های شبانه در اطراف خانه، نیروهای اهریمنی را به مقابله فرامی خواند. این

گربه هیچ ربطی به دار و دسته جادوگران ندارد. او از تبار قهرمانان کتاب مقدس است «زیرا از قبیله بیر است».

یکی از شگفتی های شعر اسمارت این است که هرگز حقایق را نسی نمی بیند. او شیفته جزئیات، به پیش پا افتاده ترین موضوعات همانقدر عنایت دارد که به مهمترین مسائل و از میان آنها با دقت گزینش می کند و سپس به همه چیز ارزشی یکسان می بخشد. بنابراین توانایی جفری برای پریدن از مانع همان ارزشی را می یابد که شناخت او از خدا به عنوان نجات بخش. هیچ مرز مشخصی نیست میان آنچه اسمارت بر مبنای واقعیت محض مطرح می کند: «زیرا او رام است و می تواند نکات بسیاری بیاموزد» و آنچه بر مبنای باور شخصی بیان می دارد:

«زیرا روح الهی حلول می کند در جان او تا در هیأت گربه ای کامل محفوظ بماند.» نیز اسمارت اصرار می ورزد قابلیت های گوناگونی به شخصیت جفری نسبت دهد: جفری بت پرست است («زیرا در نیایش سحرگامی خود، خورشید را می ستاید و خورشید نیز او را.») او میراث پهلوی تبعید را دارد («زیرا خداوند به موسی فرمان داد تا به هنگام بازگشت فرزندان اسرائیل از مصر گربه ها را از یاد نبرد») و مسیحی مؤمن و رنج دیده ای است («زیرا او بنده مسکین خداست...»). نیز چنین به نظر می رسد که اسمارت تفاوت چندانی قائل نبود میان آنچه از تاریخ و اسطوره دریافته بود: («زیرا در مصر، به خاطر خدمات ممتاز و یگانه اش خوش درخشید») و آنچه از تجربیات علمی به دست می آورد («زیرا من با نوازش کردن او کشف کرده ام جریان الکتربسته ساکن را») - همانگونه که او هیچ تفاوتی قائل نبود میان آنچه صرفاً درباره یک گربه خاص بیان می کرد و آنچه کلاً درباره نوع گربه، در تخیلات خود بازمی آفرید (برای مثال در سفر خروج هیچ نشانه ای از این که خداوند فرمانی درباره گربه ها به حضرت موسی داده باشد، نمی بینیم).

یکی از عوایدی که شعر اسمارت را تا این حد جذاب و دلچسب می کند قدرت شگفت او در تلفیق و تقابل اطلاعات گوناگون است و دمیدن روح پر عظوفت و خیر خواهانه اش در همه چیز، آکنده از حسرت و شوری بی دریغ و دروغ. کل شعر از قداست طنز آلودی برخوردار است.

به یانه می آورم نخستین باری که حدود سی سال پیش، این شعر را کشف کردم، با خود اندیشیدم، شاعری که اینچنین گرم و پر حرارت درباره گربه خود قلم فرسای کرده است، بی گمان نسبت به دیگران و زندگی روزمره خود، به شدت احساس بیگانگی می کرده است. گسستگی او از دنیای پیرامونش چندان درخشان بوده که هر چیزی به چشم او غریب و شگفت می آمده است.

اسمارت شاد آدمی بود شوخ طبع، دلمرده و بسیار هشیار و فاضل. من هرگز نتوانستم تشخیص دهم او کجا قصد مزاح دارد و کجا به جد سخن می گوید. از آنجا که به نظر می رسید صداقت او همواره دست در دست شوخ طبعی او پیش می رود من به این نتیجه رسیدم که شاعر، مانند گربه اش جفری،

(«آمیزه ای است از مثنائت و شیطنت»).

بی عنوان با شماره (ب ۶۹۵-۷۶۸) از اثر با شکوه و ناتمام او به نام (Jubilate Agno) محسوب می‌شود. اسمارت، این اثر را طی سالهای ۱۷۵۹ تا ۱۷۶۳ نوشت، یعنی همان چهار سالی که به اجبار در تیمارستان (Potter) بستری شد. او قبلاً از بیمارستان (St. luka) به عنوان بیمار روانی علاج ناپذیر مرخص شده بود. جدی‌ترین نشانه روان پریشی او، تمایل افراطی او به عبادت در ملاء عام بود. همه جا و همه وقت. («زیرا من در پارک سنت جیمز، نیایش کردم خدا را تا هزیمت کامل همه همراهان») [برگرفته از بند ب ۸۹ که اسمارت بعدها سرود]

اسمارت بشدت به خاطر شوریدگی خود رنج می‌برد و من همواره ساموئل جانسون را تقدیر می‌کنم به خاطر پذیرفتن جنون مذهبی اسمارت با ویژگی‌های خاص خود و بیان این

او سرکش بود، صادق و بی‌ریا. می‌خواست نقش لوده مقدس را ایفا کند، تنها برای طرح این ادعا که خدا در گربه اش تجلی کرده است و بنابراین در همه چیزهای دیگر نیز متجلی شده است. او در فراسوی روزمرگی می‌نوشت، آنجا که جهان، راز آلود و غریب می‌نماید، جایی که همه چیز را نسیم حضور الهی به لرزه درمی‌آورد. جایی که هر موضوع عادی و پیش پا افتاده‌ای، شگفت‌انگیز جلوه می‌کند و هر حرکتی آکنده از تقدس است.

نوشته کریستوفر اسمارت درباره گربه اش جفری، برخلاف تصور اولیه من، قطعه شعری کامل و مستقل نبود، بلکه قطعه‌ای



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله علمی و پژوهشی

نکته که: «اسمارت اصرار می ورزید که مردم نیز پایه پای او نپایش کنند، و من با طیب خاطر از او اطاعت می کردم».

اسمارت، نوشتن (Jubilate Agno) را با جدیت و پشتکار، روزانه با افزودن دقیق یک تا سه بیت ادامه می داد. نه بیشتر و نه کمتر. چنین اثری، از نظر او آفرینشی مذهبی به شمار می آمد و بنابراین باید از این روزانه خاصی پیروی می کرد. قطعاً او هرگز انتظار چاپ آن را نداشت و یا حتی تصور خواندن آن را در جمع؛ اما چنین به نظر می رسد که دقیقاً نسبت به آنچه انجام می داده آگاهی داشته است. ما اما بی خبریم، زیرا تنها حدود یک سوم نسخه دستنویس نجات یافته و به دست ما رسیده است. نسخه اصلی قطعات پراکنده، شامل سه دفتر یادداشت دو صفحه ای و ده برگ تکی است. تعدادی از این ابیات با کلمه let (بیابید) آغاز می شوند و تعدادی دیگر با کلمه FOR (زیرا). عجیب اینکه، چنین اثری تا سال ۱۹۳۹ یعنی تازمانی که (W.F. Stead) آن را همراه با شرح و تفسیر، با عنوان ابتکاری خود «ترانه ای از تیمارستان» به چاپ رسانید، گمنام و ناشناخته مانده بود.

(Stead) معتقد بود ابیاتی که با (let) و (For) آغاز می شوند، دو گروه مجزاً و در عین حال مرتبط به یکدیگر را تشکیل می دهند. پانزده سال بعد، (W.H. Bond) چنین استدلال کرد که میان ابیات (For) و (let) ارتباطی متقابل و جدایی ناپذیر وجود دارد. او با استناد به مفهوم درونی شعر، معتقد بود که نیت اسمارت، نوشتن ابیاتی زوج بوده که گروه اول همگی با کلمه فراخواننده (let) «بیابید»، آغاز می شود و گروه قرینه، همگی با کلمه پاسخگوی (For) «زیرا». اسمارت این کار را با اقتباس از نوشته اسقف (Robert Lowth) به نام (De sacra poesi) (Hobracram) انجام داد. اسمارت نوشته مزبور را یکی از بهترین آثار قرن می دانست.

بنابراین، اسمارت ساختار اثر خویش را بر مبنای مزامیر مذهبی و یا سرودهای کتاب مقدس شکل داده است. شیوه اصلی، نوعی تقارن پاسخگویانه است. برای مثال، مزبور ۹۵ را می خوانیم:

بیابید تا او را سپاس گویم
و با زمزمه مزامیر مقدس، دست نیاز به جانب او
برافرازم

زیرا او آفریدگار جهان است و قادر متعال
ظاهراً همانگونه که برخی محققان گمان کرده اند، اسمارت بر آن بود تا نیایشگونه ای بکسر بیافریند: سرود مذهبی شکوهمندی که خود «مانیفیکای من» یعنی سرود کلیسایی من نام نهاده بود. به این ترتیب، گروه کر خیالی باید ابیاتی را که با (let) آغاز می شوند بخوانند:

بگذار Elizure^۱ شادی کند با کبک، که او محبوسی
غیر نظامی است و افتخار می کند به درخیمانش
آنگاه تک خوانی صدایی که ابیات پاسخگو را می خواند آغاز
می شود:

زیرا مرا هراسی نیست از خطر کردن، که من

عظمت خود را از عظمت نام خداوند دارم.

نتیجه دلخواه، نمونه متفاوت شگفت انگیزی بود از شیوه فراخوانی و پاسخگویی. دو نوع بیان متفاوت که با رویارویی و بازتابش یکدیگر، به وحدت و یگانگی دست می یافتند. به همین دلیل بود که فقدان ابیات آغاز شونده با (let) در قطعه پرشور و پرکشش اسمارت برای جفری، مرا تا حدی متأسف کرد. چه بسا آنها گم شده بودند، یا شاید اسمارت خود طرحش را رها کرده بود. در هر حال، اجرای عبادی گروه ابیات، متفی شده و آنچه برای ما باقی مانده تک خوانی مصراع هایی است که تنها رها شده اند.

اسمارت، اگرچه از نوآوری های شاعرانه و پیامبرگونه خود اقتدار فراوانی کسب می کرد، در عین حال به شدت نیز آسیب پذیر می شد. خود اعتراف می کند: «زیرا آنها با زوبین های خود که ابزاری متعلق به عهد جاهلیت است، مرا به اطاعت وامی دارند. چرا که من بی پناه تر از دیگرانم.» او از غربت خود در میان جمع آگاه بود: «زیرا من دیده ام کلاغ سپید و توماس هال ویلینگهام^۲ را و خود از هر دوی آنها غریب ترم» [قطعه ۲۵ ب]

و باید لحظاتی پیش آمده باشد که او از قابل درک بودن خود به کلی نومید شده باشد.

اثر (Jubilate Agno) آکنده از دانش باطنی او از تصوف و عرفان است. مآخذ آهازین او عبارتند از قبلاً (عرفان یهودی)، رهبانیت و فراماسونری و نیز مطالعات مستمر او درباره علوم قرن هیجدهم. علاوه بر این، اسمارت، استاد ادبیات یونان و روم باستان بود و زبانشناسی متخصص، مسلط به چهار زبان یونانی، لاتین، انگلیسی و فرانسه... او مرا یاد شاعران بزرگ دیگری می اندازد که از او پیروی می کردند و با تکیه بر دانش باطنی خود به خلق آثار مذهبی جدید پرداختند و همچون اسمارت، این دغدغه را داشتند که منزوی بمانند و معاصران، آنها را درک نکنند و در حقیقت با اعتماد به عوالم غیبی، خود را به مخاطره افکندند. من به «ویلیام بلیک»^۳ فکر می کنم و به «جان کلر»^۴، «ب. بیتز»^۵، هارت کرین^۶ و آلن گینسبرگ^۷...

علی رغم ویژگی غریب وضع نامساعد اسمارت، موقعیت او تا حدی تداعی گر وضعیت «ویت من»^۸ است. شعر او، بیشتر از آنکه اجرا شود، زمزمه می شود. او «سروده مذهبی آفریده خود» را می آفریند [قطعه ۳۲ ب] و در انزوایش رنج می برد و با اینکه قدرت پیروی از «جمع» را از دست داده است، با این همه به خاطر مصالح جمع، دست به سرایش قطعات همسرایی برای آنها می زند.

اسمارت، این شیوه را «پایخ کردن» نامید و به درستی تشخیص داد که قدرت سحر و افسون او می باید قابلیت انتقال بر سپیدی کاغذ را برای خواننده داشته باشد:

زیرا سحر سخن من می باید از طریق پایخ کردن کلمات
بر سپیدی کاغذ نقش بندد، چندان که وقتی خواننده
بر آنها چشم می دوزد،

تصویر ذهنی مرا از قالب ریخته شده برای کلمات به سهولت دریابد ...

[۱۵۴ب]

عنوان نقش بستن همان طور که ناشران آثار اسمارت اشاره کرده اند، از روند حروفجینی ناشی می شود، و اسمارت آن را به کار می گیرد تا به ما تفهیم کند چگونه به کلمات هویت می بخشد، چگونه زبان را در کمال عینیت، ایجاز و قدرت شکل پذیری تراش می دهد و چگونه تجربیات غنی زبانشناختی او، با انرژی روحی و زیبایی فوران می کنند.

قطعه [Jubilate Agno] درباره جفری ویژگی خاص خود از پایه کردن را دارد؛ منطق و سلسله مراتب خاص خود را. آن روش صوری که اسمارت به کار برده، همان چیزی بود که یونانی ها «آنافورا» به معنای سرآهنگ یا سریند می نامیدند و آن تکرار یک کلمه یا کلماتی در آغاز جملاتی متوالی بود. هر مصراع، جمله ای کامل محسوب می شود، و حالت کلمات قصار در متنی عادی را پیدا می کند. بلندی مصراعها، لحنی پیامبرانه به متن می بخشد، کیفیتی رؤیایی، فراتر از مرز گفتار. اسمارت در حقیقت، مبتکر نوعی شعر آزاد بر اساس سبک ترجمه «کینگ جیمز» از کتاب مقدس و نیز متون اصلی عبرانی بود. او تلاطم دار راهی بود که «بلیک» و «والث ویتمن» با نوشتن اشغالی آزاد به سبک سرودهای کلیسایی، آن را دنبال کردند. هر سه شاعر فهرست نگاران آزاد منشی بودند که علیه «عروض خودکامه» قیام کردند و فعالیت شعری مسرت بخش را در گزینش جزئیات و فهرست کردن آنها یافتند و جهان را با ترنم نامهای گوناگون آن و سر دادن سرودهای مذهبی ستایشگرانه، به عنوان شعری سرشار از سعادت و رضایت خاطر، به تملک خود درآوردند. انگیزه فهرست کردن همواره بیانگر تمنای تملک کل دنیا و ستایش آن است.

«من خدا را در هر چیزی می بینم و می شنوم». این سخن والث ویتمن، می تواند عیناً سخن «بلیک» یا «اسمارت» نیز باشد.

فهرستهای تنظیم شده، در شکل و شمایل شعر آزاد که من ارزش بسیاری برای آن قائلم، نامتعارف، خاص و همه گیر به نظر می رسند. آنها از صمیمیتی غریب برخوردارند، از کیفیتی وحی آمیز. و مصراع به مصراع، شگفتی ما را برمی انگیزند. به خصوص آنچه خواننده را مفتون خود می کند، گسستگی به هم پیوسته بین مصراعهاست. گاه، مشاهدات او آشکارا سیری پیش رونده را طی می کنند:

زیرا او می تواند متین و اندیشه مند در گرداگرد خود بنگرد، به نشانه تفاهم و سازگاری.

زیرا می تواند با بردن و باز آوردن اشیاء، سختکوشی و پرکاری خود را ثابت کند

زیرا می تواند با پرش از موانع، همت و جدیت خود را به نمایش بگذارد

اما در بیشتر اوقات، او از موضوعات گوناگون سخن

می گوید بی آنکه هیچ تفاوتی میان آنها قائل باشد:

زیرا چابک ترین موجود نژاد خود است.

زیرا در باورهای خویش پابرجای و تزلزل ناپذیر است.

زیرا آمیزه ای است از متانت و شیطنت

زیرا نیک آگاه است که نجات بخش او پروردگار است.

[۷۳۷-۷۳۹ب]

اسمارت، این استراتژی را از شاعران کتاب مقدس آموخت. اخیراً ضمن مطالعه فصل «دینامیک تشابه» از کتاب آموزنده رابرت آلتز به نام [هنر شعر به شیوه کتاب مقدس]، به نکته مهمی برخوردیم: «مشاهده ناهماهنگی در متنی هماهنگ، در ایجاد تشابه حائز اهمیت است. هدف تشابه، همچون هدف کلی خیال آفرینی، تبدیل واقعیتی پیش پا افتاده و معمولی به حقیقتی تازه است. یعنی دست یافتن به دگرگونی معنایی».

نویسنده به انتقال دینامیک قدرت بین مطالب متفاوت اما مشابه اشاره دارد. شگفتی و لذت حاصل از خواندن اشعار اسمارت به خاطر مبادله دقیق جلوه های گوناگون واقعیت است به صورت عواملی که یکدیگر را تقویت می کنند. بنابراین اظهار نظر درباره چالاکلی فیزیکی جفری به ابراز عقیده درباره شخصیت او منجر می شود که به سرعت به عاملی برای پی بردن به یکی از خصایص روحی او تبدیل می شود. اثر حاصل مبهوت کننده است.

اسمارت، به این شیوه، بارها و بارها از زردبان معنی بالا و پایین می رود. او کاری می کند که ما نتوانیم ادراک حسی خود را نادیده بگیریم و در عین حال نتوانیم آن را معطوف به مسأله خاصی کنیم. روح خدا در همه چیز دمیده شده است. او روش تشابه دینامیک را برای آکندن هر مصراع از حسن نیایش و پرستش به کار می گرفت.

اسمارت، بالفطره و همواره شاعر بود. او هرگز احساس حیرت خود را از گردش روزگار و راز بفرنج هستی، از دست



نداد. وجودش آکنده از صداقتی ناب و همیق بود. من ایمان دارم که او به تک تک گفته های خود ایمان داشت و هرگز از آنچه می گفت پشیمان نمی شد، حتی اگر شهادت دادن هایش، باعث پشیمانی وضع او یا طرد شدن او از جامعه می شد. او کاملاً بی پناه بود، با این همه چاره ای دیگر نداشت. اسمارت همانگونه می نوشت که باید می نوشت زیرا از نظر او، خدا در همه جا حضور داشت. او هر روز از آستانه مقدسش عبور می کرد و به همین دلیل بی اختیار از آن سخن می گفت: خواه در کلیات مهم، و خواه در جزئیات بی اهمیت. بنابراین واکنش طبیعی اسمارت نوشتن اشعاری نیایش گونه بود. او باید از بی آفرینش [Jubilate Agno] می رفت که یگانه اثر ماندنی اوست. (ترانه ای تقدیم به داوود)، قهرمان محبوب او که «بزرگترین شاعر همه دوران ها» بود. قطعه پنجاهم را می خوانیم که در ستایش سپاس است:

سپاس، برتر از همه چیز - زیرا سپاس چیره است؛
فزونی می بخشد اوزان و مقادیر را
و نیک را به نیکی می افزاید
و رحمت الهی را بر جانهای متعالی نازل می کند
ناسپاسی اما، تباهی می آخازد؛
بزرگ و یگانه است پروردگار عالم.
وقف شعر به سپاس و ستایش، اسمارت را نسبت به محیط زندگی خود و دنیایش به شدت آسیب پذیر کرد. نیز او را در کانون ادبیات دینی انگلیسی قرار داد. پیروان او «بلیک» و «هایکینز»^{۱۱} بودند و استادان او «تراهرن»^{۱۱} و «ووغان»^{۱۲} و «کادمون»، شاعر قرن هفتم که در رأس ادبیات دینی انگلیسی قرار داشت؛ به عنوان نخستین انگلوساکسنی که شعر مسیحی را به زبان خود سرود. بید (Bede)^{۱۳} از صدایی سخن می گوید که «کادمون» در رؤیا شنید و به او فرمان داد تا درباره پیدایش چیزها، ترانه بسراید: «پس کادمون که چوپانی بی سواد بود سرایش اشعاری در ستایش خداوند را آخازید که پیش تر هرگز نشنیده بود». رؤیای «کادمون» نشانه رسالتی شاعرانه است، سرود مذهبی او شعر نیایش پروردگار است:

سپاس کنید
و همواره حرمتش را پاس دارید.
آه ای فرشتگان خدا، رحمت خدا بر شما یان باد: او را
ستایش کنید
و همواره حرمتش را پاس دارید.
آه ای کائنات، رحمت خدا بر شما یان باد: او را
ستایش کنید
و همواره حرمتش را پاس دارید.
این فهرست، مانند (Jubilate Agno)، همه چیز را در جهان ستایش می کند تا با همه اجزای آفرینش پیوند یابند.
اسمارت، آشکارا خود را شاعری مسیحی می پنداشت، اما از سوی اشعار (Jubilate Agno) به اشعار سلتی زبان (celtic)

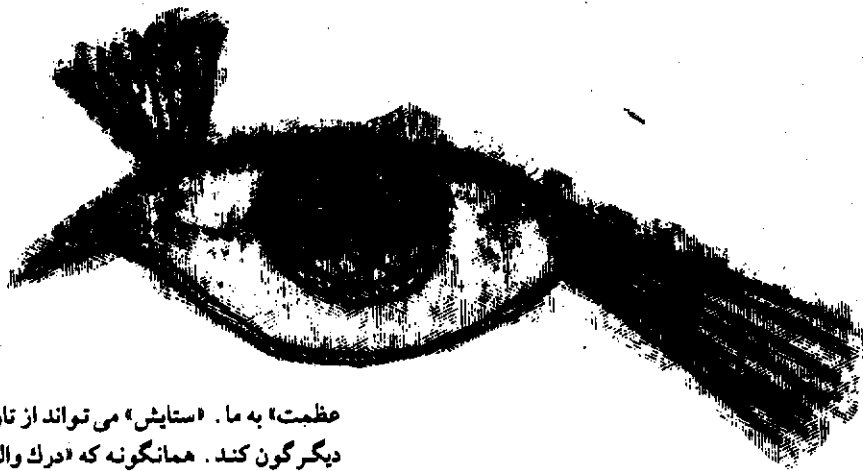
زیرا زمین که ذی شعور است، صدایی دارد
و کشتی برای سخن گفتن از زبان تک تک اجزایش.
او سعی کرد صدایی همسرایشی (choral) به همه آن اجزا بدهد، که همساز و همآواز، گونه گونی عظیم زمین را دربر گیرند. او کیمیاگر سپاس و ستایش بود. «گاستون بچلارد» مفسر اشعار مذهبی می گوید: «آنگاه که می خواهیم نیروهای نهفته در ماده را بیدار کنیم، سپاس، کارآمد و مؤثر است. بگذارید نقش مهم و کارساز سپاس و ستایش را به خاطر آوریم. تأثیر سحرآمیز آن بر روان بشر انکارناپذیر است. بنابراین می باید همان اثر را نیز بر ماده داشته باشد و به اشیاء، روحی آکنده از نیروها و تمآهای بشری عطا کند.

فهرستهای اسمارت، ویژگی خیال انگیزی دارند زیرا او مخاطبانش را به درون ماده فرامی خواند. او پرده از راز دنیایی برمی دارد سرشار از نیروی زندگی و در مسیری تکاملی. دنیایی که با فراخوان اورفئوسی^{۱۴} شاعر بیدار می شود. انگیزه او اعتقادی «شامانیستی»^{۱۵} است. او می تواند اشیاء را مسحور کند و نوعی کارشناس مقدسات باشد. اسمارت در فصل مربوط به جفری با لحنی بسیار کارشناسانه صحبت می کند زیرا می خواهد نشان دهد تا چه حد درباره او به عنوان یک حیوان اطلاع دارد. نیز او از «گیجی های» خرگوش آگاه است، از «ظرافت و مهارت» عنکبوت و «نیش» کک.

او موش را به عنوان موجودی با «شجاعت اخلاقی بسیار» توصیف می کند و خوب می فهمد که چطور «شیر، خود را از سر تا دم نعره می زند». از همه مهمتر او می داند که «زبان حیوانات، مقتدرترین زبان است». اسمارت، آن قدرت را تشخیص می دهد. مطالعه پر جد و جهد او درباره زبان حیوانات، نشانه بلندپروازی عارفانه و شامانیستی اوست: «در همه جای دنیا آموختن زبان حیوانات به معنای گشودن راز طبیعت است و در نتیجه رسیدن به مقام نبوت».

اسمارت، نیروی طبیعت را در زبان متجلی یافت. او نغمه آسمانی را شنیده بود و همین به او ظاهری مجنون وار می داد. اما او به آنچه می دانست یقین داشت و بر رسالت شاعرانه خود، مهر زبان سپاس و ستایش می زد.

ستایش، همواره از پایاترین انگیزه های شعری به شمار می آمده است. ارسطو خردمندانه اظهار استدلال کرد که شعر بر مبنای دو اصل اساسی شکل گرفته است: ستایش بندگی و طاعت (شکران نعمت) که سرودهای مذهبی و اشعار حماسی از آن سرچشمه گرفته اند و طغیان (کفران نعمت) که خود را به شکل اشعار هجایی بیان کرده اند.



عظمت» به ما. «ستایش» می تواند از تاریخ فراتر رفته و جهان را دیگرگون کند. همانگونه که «درك والكوت»، شاعری از هند شرقی می گوید:

«برای هر شاعری، جهان همواره صبح است. و تاریخ، شب بی خوابی کشیده از یاد رفته ای بیش نیست. تاریخ و هیبت بنیادی آن، همواره گذشته ما محسوب می شوند زیرا سرنوشت شعر، دل باختن به جهان، علی رغم تاریخ است»

«ستایش»، رؤیایی فراتر رفتن از تاریخ است، و سوسه ای که هرگز نمی توان کاملاً از آن رهایی یافت. راهی دیگر است برای دیگر بار دل باختن به جهان. راهی برای رها شدن از اندوه و کوچیدن به دیگر سو.

«من مطابق غریزه رفتار می کنم». این گفته «ویلیام مردیت» است که در مرثیه ای برای «جان بری من» می سراید: «در جست و جوی همه چیز، به خاطر ستودن همه چیز، بر ساحل دریا می ایستم، سرشار از سپاس و ستایش همه آنچه در پیرامون خویش می بینم. ما، بقایای شادی کبریایی عظیمی هستیم، پوشیده در پیراهن سیاه.»

نشاط نافذ شورانگیزی را به یاد می آورم که هنگام خواندن نخستین بند شعر جرالد اشترن به نام «خوشا زندگی» بر من مستولی شد، با آغازی چنین ساده و بی پیرایه: «خوشا زندگی که تنها سلسله ای از کابوس های پایان ناپذیر نیست / و در فواصل میان مصیبتها، لحظاتی هست سرشار از شادی و آرامش» و پایانی چنین شادی بخش و امیدآفرین:

خوشا زندگی که اینچنین است: اقیانوسی برای پیمودن.

خوشا شما که می توانید خود را بیازمایید در آبهای آن. خوشا خنکای امواج آن که از تن می زدايد پلیدی ها را. خوشا شما که می توانید خود را بارها و بارها در آبهای آن تطهیر کنید.

خوشا سخاوت بی کران آبهای تطهیرکننده آن برای فرد فرد آفریدگان.

خوشا زندگی که اینچنین است. خوشا زندگی. آه زندگی!

این سرود سپاس و ستایش، نوعی ورد است. ما را دیگر بار به دنیا بازمی گرداند، و به سعادت ناشی از زندگی. به یاد

در اوایل قرن حاضر، جین هاریسون، انسان شناس متخصص علوم دینی خاطر نشان کرد که ارسطو تشخیص نداده است که این دو نمونه، مشتق از دو گونه مناسک و شعائر مذهبی اند:

۱- روش راندگی، رهایی، لمن و نفرین و سرانجام تزکیه و تطهیر که پیامد آن ادبیات هجوآمیز است.

۲- روش القا، دعا و غناسازی جادویی که حاصل آن ادبیات ستایشگرانه است.

هر دو روش آشکارکننده جلوه های دوگانه «انگیزه حیات» به شمار می آیند. به یاد می آورم آن لحظه تکوینی در «سفر پیدایش» را که خداوند، ابراهیم را از سرزمین مادری فراخواند^{۱۶}؛ با وعده عظمت و برکت. خداوند ندا می دهد: «رحمت خداوند بر تو باد!». و این رحمت، به تعبیری رندانه، وعده زندگی جاوید است.

بر اهرام ثلاثه مصر، که از باستانی ترین آثار تاریخی جهان است، سرود سپاس و ستایش به وضوح نقش بسته است. نیز، در کتاب «اپلیاد»^{۱۷}، مهم ترین فصل به سپاس و ستایش اختصاص یافته است «سرود ستایش آشیل» و در سفر پیدایش، «سرود ستایش یهوه» را می خوانیم. ریلکه^{۱۸} در غزل هفتم، خطاب به «اورفئوس» بانگ برمی دارد:

Ruhmen, das Ists!

یعنی «ستایش، و جز این دیگر هیچ!». ستایش، اصل مطلب است. اورفئوس به ستایش فراخوانده شد. ریلکه می نویسد: «او به ستایش فراخوانده شد، و به سوی ما آمد همچون سرودی آسمانی، برآمده از دل یک سنگ».

اسمارت نیز هم عقیده با ریلکه تصریح می کند: «زیرا حکایت اورفئوس، عین حقیقت است»

«ستایش»، با نامیدن چیزها تا آخرین حد ممکن، مدعی تمام جهان می شود و به ما می آموزد که «سرزندگی، عین زیبایی است» [بلیک]، و فرامی خواند «نیروی شکوفایی گل را از ساقه سبز» [دابلن توماس]^{۱۹}. «ستایش»، قادر به بیدار کردن هیولی است (ماده اولیه عالم که همواره متصور به احوال و اشکال و هیأت های گوناگون است) و نشان دادن چهره واقعی «هیبت و

می آورم گفته «آدن»^(۲۰) را در کتاب ساختن دانستن و داوری کردن:

شعر می تواند هزار و یک کار انجام دهد، خنداندن، گریاندن، آشفتن، سرگرم داشتن و آموختن. شعر می تواند جنبه های متعدد احساسات و عواطف را بیان دارد و هر اتفاق ممکن را توصیف کند. اما تنها هدفی که شعر باید دنبال کند، ستایش هستی است و نیایش پروردگار هستی، با اخلاص و اشتیاق تمام.^{۲۱}

یادداشت های مترجم:

۱. ساموئل جانسون (Samuel Johnson) شاعر، مفقود فرهنگ نویس انگلیسی قرن هیجدهم. او از ضعف شدید چشم، افسردگی و فقر، رنج می برد و ناگزیر شد آکسفورد را ترک کند بی آنکه موفق به گرفتن مدرک شود. پس از مدتی تدریس در دبیرستانها و ازدواج با بیوه زنی که دو برابر او سن داشت، به لندن رفت و همکاری با نشریه Gentleman را آغاز کرد. بین سالهای ۱۷۵۰ و ۱۷۵۲، خود مؤسس نشریه ای شد به نام Rumbler که همه مقالات آن را خود می نوشت. بهترین آثار شعری او شامل پرچی امیال بشری و نیز رمان معروف او راسلاس، نشانگر قدرت او به عنوان یک اخلاق پرست بودند. جانسون بعد از نه سال کار طاقت فرسا، «فرهنگ» معروف انگلیسی خود را منتشر کرد که باعث شد دانشگاه آکسفورد، درجه دکترا افتخاری خود را به او عطا کند.

۲. در برابر کلمه الیزور (ELIZORE)، در جلد دوم وینتر ۱۹۷۹، ص ۸۹، ضمیمه اصطلاحات کتاب مقدس آمده است: God is Rock. قرار دادن نام خدا در کنار صخره، یادآور منظومه نمایشی الیوت است به نام صخره (The Rock). در ص ۵۵۹، دایره المعارف شتیج آمده است: آیه «واستمع یوم بنادی المناد من مکان قریب» (ق، ۲۱۹) در وصف روز حشر است و «مکان قریب» در آن همان «صخره» در بیت المقدس است.

۳. نام توماس هال ویلینگهام (Thomas Hall of willingham) را در هیچ مرجعی نیافتم اما با توجه به قرار گرفتن آن در کنار کلمه «کلاغ سفید»، پیداست که سبیل ناهمگونی و ناهمگونی به شمار می آمده است.

۴. ویلیام بلیک (William Blake) شاعر و نقاش بزرگ نیمه دوم قرن هیجدهم و ربع اول قرن نوزدهم انگلستان است. اشعار او که مقامی بلند در ادبیات انگلیسی دارد غالباً مذهبی و عرفانی است و به مقابله با دورویی و زهدنمایی حاکم در زمانه خود می پردازد. وی راه را برای پیدایش رمانتیسم در انگلستان همواره کرد.

۵. جان کلر (John Clare) شاعر انگلیسی (۱۷۹۳-۱۸۶۴) در جوانی به سرودن اشعار عاشقانه و در حال و هوایی روستایی پرداخت اما بعد از آشنایی با کاترها و دیگر رمانتیک ها، به سرودن اشعار مذهبی روی آورد. وی سالهای آخر عمر خود را در بیمارستان گذراند. از مهمترین آثار اویند، ترانه ابدیت و اکنون، دیروز است.

۶. و. ب. ییتز (William Butler Yeats) متولد سال ۱۸۶۵ در ایرلند مظهر روحیات و آرزوهای ملت ایرلند به شمار می رفت و همه عمرش صرف پیشرفت فرهنگ و تأسیس استقلال ملت خود شد. وی به خاطر اشعار الهام بخش خود که به طرز هنرمندانه ای روحیه ملتش را بیان می کند در سال ۱۹۲۳ موفق به دریافت جایزه نوبل در ادبیات شد.

۷. هارت کریین (Hart Crane) شاعر آمریکایی (۱۸۹۹-۱۹۳۲)، سرودن شعر را از سیزده سالگی آغاز کرد و در جوانی به عنوان یکی از مطرح ترین شاعران آمریکا، شهرتی به دست آورد. قدرت تخیل فوق العاده او، در گستره موضوعاتی همچون زیبایی، عشق و مرگ، آثاری ماندگار به وجود آورد.

۸. آلن گینسبرگ (Allen Ginsberg) شاعر آمریکایی، متولد سال

۱۹۲۶ که مشخصه بارز او، قدرت سحرانگیز قلم او و شخصیتش در داشتن مخاطب به عطف و تواضع است.

۹. والت ویت من (Walt Whitman) شاعر آمریکایی، متولد سال ۱۸۱۹ که در آثار پرشور خود، به ستایش صفات خوب انسانی، آزادی و تقوای بشری پرداخته است. این جمله قصار اوست: «من شخصیت مطلق بشری را می ستایم که ساده و بی تکلف و از همه چیزهای دیگر جداست».

۱۰. هاپکینز (Gerald Manely Hopkins) شاعر انگلیسی (۱۸۴۴-۱۸۸۹) که در بیست و دو سالگی تغییر مذهب داد و به یسوعیان پیوست که فرقه ای مذهبی به نام انجمن عیسی بودند. وی مطابق مقررات این فرقه، چندین سال در فقر و پاکدامنی زیست و سپس جزو انصار و همکاران درآمد و به تبلیغ دینی پرداخت. اشعار و نوشته های او همگی در سپاس و ستایش ذات الهی است.

۱۱. تراهرن (Thomas Traherne) شاعر و نویسنده آثار مذهبی (۱۶۳۷-۱۶۷۴) موضوع اصلی آثار او، بی کرانگی توانایی های ذهنی انسان است و نیاز نوع بشر به تزکیه خود برای بازگشت به فطرت پاک دوران کودکی.

۱۲. ووگان (Vaughan) ۱۶۲۱-۱۶۹۵ شاعر و عارف انگلیسی که در آثار خود به اخلاقیات و مذهب می پردازد.

۱۳. عارف و ادیب قرن هشتم میلادی که او را پدر تاریخ انگلستان نامیده اند و شعرش را مدیون آثار تاریخی با ارزش خود شامل سی جلد تاریخ کلیسایی مردم انگلستان است. وی بعد از مرگ به دلیل کارهای نیک و خیرخواهانه و زندگی منزله و پرهیزکارانه خود به لقب عالیجناب مفتخر شد.

۱۴. اورفئوس (Orpheus)، خواننده، شاعر و موسیقیدان دنیای اساطیری یونان. او چنگ را بسیار دلپذیر می نواخت و صدای گرمش، خشن ترین انسان ها را رقیق القلب، حیوانات درنده را رام و امواج سهمگین دریا را آرام می کرد. اورفئوس با اورفیدیس ازدواج کرد و او را بسیار دوست می داشت. روزی اورفیدیس بر اثر زخم ماری از پای درآمد و اورفئوس که طاقت جدایی از همسر را نداشت به دنیای ارواح رفت. در آنجا آنقدر با چنگ خود نواخت و آواز خواند که هادس و برسفونه، خدایان آن سرزمین، دلشان به رحم آمد و اورفیدیس را به او دادند...

۱۵. پیروی از عقاید شامانیستی یعنی جادوگران و کاهنان قدیم دوران اولیه تمدن بشر که در نواحی اورال می زیسته و عقیده داشت اند که فقط به وسیله سحر و جادو و تمسک به کاهن جادوگر می توان از امراض شفا یافت و خواسته های خود را به دست آورد.

۱۶. اشاره است به اختلاف ابراهیم با نمرود و مهاجرت او نخست به شام (سوریه فعلی) و سپس مکه معظمه.

۱۷. اثر بزرگ هومر Homere، شاعر نابینای یونان قدیم. ایلیاد اثر منظوم هومر به شرح جنگها و عشقهای خدایان یونان قدیم می پردازد.

۱۸. راینر ماریا ریلکه Rainer Maria Rilke متولد ۱۸۷۵ در پراگ. او سرودن را، نوعی نیایش می پنداشت.

۱۹. داپلن تامس (D. Thomas) شاعر انگلیسی ۱۹۱۴-۱۹۵۳. اشعار وی تحت تأثیر فروید، جویس و کتاب مقدس است. آثار مهم او عبارتند از: تصویر هنرمند در هیات سگن جوان و نقشه عشق.

۲۰. آدن (Auden) ۱۹۰۷-۱۹۷۳ شاعر انگلیسی که به خاطر گرایش به مسیحیت و رها کردن عقاید مارکسیستی، مورد انتقاد معاصران خود قرار گرفت. آدن سالها در دانشگاه آکسفورد، در رشته هنر و ادبیات تدریس می کرد و اشعارش، با لحنی مذهبی، بیانگر تنهایی و انزوی انسان قرن بیستم است.

مأخذ:

Three Initiations
By: Edward Hirsch
Apr Press. oct 98.